

در جستجوی خرد

گر نویل هیکس^(۱) / بابک مظلومی

شود. با این حال دانشجویان من از راحت‌طلبی بسیار به دور بودند و از حمله هولدن به دناثت، حماقت و به ویژه تظاهر لذت می‌بردند. آن‌ها سرسختی او را نیز که خود به دیوانگی تعبیر می‌کرد، می‌ستودند و حرکات سرکشانه او مایه سرخوشی‌شان می‌شد. اما هولدن تنها فردی طغیان‌گر نیست. این را دانشجویان من هم درک می‌کردند. بارزترین ویژگی او همان طور که از قطعه‌ای از کتاب که عنوان ناتور دشت از آن گرفته شده برمی‌آید، شفقت است. او نه تنها نسبت به خواهرش فیبی و دیگر کودکان سراپا ملاطفت و مهربانی است، بلکه تحت تأثیر افرادی، که در سیر و سلوک خود به طور اتفاقی با آنان برخورد می‌کند، قرار می‌گیرد (زنی در قطار، دختران کلوب شبانه، راهبه‌های منتظر در ایستگاه) و می‌خواهد آن‌ها را شاد کند و در پایان حتا برای کسانی که او را آزاده‌اند، متأثر می‌شود. من درباره کتابی که هر صفحه‌اش سرشار از وقایع بسیار طنزآمیز است، جدی سخن گفته‌ام زیرا اساس و جوهره کتاب — همان طور که خوانندگان جوان تر آن می‌دانند — جدی است. هولدن کالفیلد، در کشمکش بین راستی و عشق، بر سر دو راهی و در آستانه نابودی قرار می‌گیرد. آن چه او را به پیش می‌راند، نیاز به حفظ شأن انسانی و زیربار ذلت نرفتن است. از سوی دیگر، او قادر به درک و دوست داشتن افرادی است که راستی‌اش او را در تضاد با ایشان قرار می‌دهد. مساله ارزش‌ها — که سلینجر قهرمان شانزده ساله‌اش را به گونه‌ای چنین متقاعد کننده با آن روبه‌رو می‌سازد — نه صرفاً مساله نوجوانان، که دلمشغولی دائم نویسنده است. از سال ۱۹۵۳ تا کنون، وی تنها چهار داستان کوتاه بسیار بلند که به اعضای خانواده‌ای به نام گلس می‌پردازد، منتشر کرده است. سلینجر در داستان‌های پیشین خود این خانواده را معرفی کرده بود ولی تنها با انتشار فرنی او به بررسی همه جانبه یکی از هفت فرزند خانواده گلس — فرنی، جوان‌ترین آن‌ها — پرداخت و تنها پس از انتشار تیر سقف را بالا بکشید، کاربرتها که این خانواده را — به مثابه یک کل — به تصویر کشید. در زوی، او اطلاعات بیش تری درباره خانواده گلس می‌دهد و در مقدمه‌ای بر سیمور این ساختار داستانی را بسیار کامل تر کرده است.

چندی پیش در دانشگاهی بزرگ، مشغول تدریس ادبیات داستانی معاصر بودم. هنگام تهیه فهرست منابع و کتب درسی، مدرسی کارآزموده — که در این مورد طرف مشورت من بود — به نرمی پیشنهاد کرد ناتور دشت اثر جی. دی. سلینجر را هم در فهرست بگنجانم و گفت: "در امریکا دانشجویی نیست که این کتاب را نخوانده باشد." به گمانم او کاملاً حق داشت. من هم به نوبه خود از انتخاب این کتاب برای تدریس خرسندم. به تدریج دریافتم برای بیش تر دانشجویان من، هولدن کالفیلد چیزی بیش از جیک بارنز^(۲)، جی گتسی^(۳)، اوگی مارچ^(۴) یا هر شخصیت دیگری بود که در حین درس با آن روبه‌رو شدیم و در هنگام بحث درباره رمان نیز چنان حسی از ارتباط مستقیم در ایشان وجود داشت که مانندش را در هیچ مورد دیگری ندیده بودم.

برای دانشجویان دهه پنجاه، سلینجر همان اندازه مهم است که سکاٹ فیتز جerald و ارنست همینگوی برای جوانان دهه بیست. او نه تنها چون دو نویسنده دیگر شخصیتی اجتماعی نیست، بلکه بر عکس، گرایش خاصی به گوشه‌نشینی دارد؛ اما به هر تقدیر حضور وی را همواره می‌توان احساس کرد، حضوری پر اهمیت و دلپذیر. به نظر من، میلیون‌ها امریکایی با سلینجر بیش از هر نویسنده دیگر احساس قربت می‌کنند؛ چرا که در وهله اول او به زبان آن‌ها سخن می‌گوید، سهل است به این زبان شکل نیز می‌بخشد، همان‌گونه که همینگوی بر زبان تعداد بی‌شماری از امریکایی‌های دهه بیست تأثیر گذاشت. کلام آدم‌های آثار سلینجر گویی جامعه‌ای است که بر تن آن‌ها دوخته شده، برای مثال صدای هولدن کالفیلد صدایی است که آنا تشخیص می‌دهیم زیرا سرانگشتان هنرمند نویسنده با شکل بخشیدن به ماده خام داستان دیالوگی روان و کلامی خاص هر شخصیت پدید می‌آورد.

در وهله دوم سلینجر ترجمان طغیان آنان است. بیش تر دانشجویان من همان اندازه غیرسیاسی هستند که هولدن کالفیلد. آن‌ها بی‌علاقگی به مسائل سیاسی و اجتماعی را ویژگی نسل خود می‌دانند پدیده‌ای که نه باید ستایش شود نه مورد نکوهش قرار گیرد بلکه به سادگی پذیرفته

درباره مقدمه‌ای بر سیمور می‌توان بسیار سخن گفت ولی من می‌خواهم بر دو نکته تأکید کنم. یکی این که داستان را بادی دومین فرزند خانواده گلس به صیغه اول شخص مفرد روایت می‌کند. برای مثال، بادی درباره سه داستان به قلم خود توضیح می‌دهد، حال آن که در واقع این داستان‌ها به قلم و امضای سلینجر است. البته این دلیل نمی‌شود فکر کنیم سلینجر چهار برادر و دو خواهر دارد، در مسابقه رادیویی اطلاعات عمومی شرکت کرده یا در کالج دخترانه به تدریس پرداخته؛ ولی از این نتیجه‌گیری نیز نمی‌توانیم اجتناب کنیم که وقتی پای مضامین ادبی به میان می‌آید، او به نمایندگی از سلینجر سخن می‌گوید. دیگر آن که سلینجر درباره نوشته‌ها، فلسفه فکری و شهرت خود به واکنش خوانندگان حساس است (بادی به خبرهای جعلی در مورد این که شش ماه از سال را در یک صومعه بودایی و شش ماه دیگر را در یک آسایشگاه بیماران روانی می‌گذرانم اشاره می‌کند). به واقع همین حساسیت به واکنش دیگران است که به داستان کیفیتی غریب می‌بخشد و اگر چه لحن داستان مانند تمام آثار اخیر سلینجر به زیبایی حفظ شده اما خود نویسنده به گونه‌ای فزاینده به چشم می‌زند. در تیر سقف را بالا بکشید کارپنترها، بادی نقشی برجسته داشت ولی دائم درباره خود به عنوان نویسنده حرف نمی‌زد و فکر می‌کنم این داستان از مقدمه‌ای بر سیمور بهتر بود. (زویی نیز — تنها به دلیل گفت و گوهای فوق‌العاده‌ای که در حمام بین زویی و مادرش رد و بدل می‌شود — از مقدمه‌ای بر سیمور بهتر بود). از سوی دیگر این داستان — در مقام نوعی هنرنمایی در سبک — خواننده را مرعوب می‌کند، سهل است او سیمور را آن گونه که سلینجر می‌خواهد می‌بیند. در روزی بی‌نظیر برای موزماهی، سیمور فردی جالب توجه و دوست‌داشتنی است ولی نه بیش از این. در تیر سقف را بالا بکشید، کارپنترها و زویی، با این که تنها دورنمایی از او دیده‌ایم، احساس می‌کنیم فردی است با توانایی‌های فوق‌العاده. اکنون سلینجر در نگاهی گذرا — اما به ملموس‌ترین شکل — کاری می‌کند که ذکاوت سیمور، قریحه بارور شاعرانه و بالاتر از همه توان او را برای مهرورزی حس کنیم. بادی می‌پرسد: "او که بود؟ قدیس؟ خوشبختانه پاسخ‌گویی به این یکی به گردن من نیست." اما این دقیقاً همان چیزی است که سلینجر می‌کوشد بیافریند: قدیس معاصر؛ و عاقبت هم در باوراندن این نکته موفق می‌شود.

گام برداشتن سلینجر در مسیری که برای خود برگزیده به معنای ساده‌تر شدن کار خوانندگانش نیست. با این حال، به گمانم خوانندگانش هنوز هم با او هستند. داستان‌های دور و دراز خانواده گلس می‌تواند مدت‌های مدید ادامه یابد. سلینجر تلویحاً می‌گوید شاید با سیمور، ویکر، والت و بوبو بیش از این‌ها سروکار داشته باشد، یعنی کسانی که به اندازه‌ی آن‌ها را شناخته‌ایم که بدانیم از بهتر شناختنشان خشنود می‌شویم. از سوی دیگر، شاید سلینجر از خانواده گلس خسته شود یا طبع‌آزمایی

دائمش با تکنیک او را به سمت و سوی جدید سوق دهد. من به نوبه خود خرسند می‌شوم که او حساسیت بادی نسبت به توجه دیگران را کنار بگذارد؛ ولی به هر تقدیر مشتاقم هر چه از قلمش جاری می‌شود، بخوانم. هنگامی که در کلاس درباره ناتور دشت بحث می‌کردیم، یکی از دانشجویان به مخالفت برخاست که طغیان هولدن کالفیلد ناپخته‌تر از آن است که در خور توجه باشد. اکثر دانشجویان به صدای بلند اعتراض کردند و من هم با اکثریت هم صدا شدم. هولدن بلوغ را نفی نمی‌کند بلکه در جستجوی الگویی بهتر از آنی است که بزرگ‌ترهایش ارائه می‌کنند. او — مانند اعضای خانواده گلس هر چند به شیوه‌ای نامحسوس‌تر — جوینده خرد است و توانایی سلینجر برای مهم جلوه‌دادن جستجوی خرد برای خیلی از جوانان، چندان هم مایه تشویش نیست.

منبع:

Granville Hicks. *The Search Of Wisdom in Salinger, A Critical And Personal Portrait*. Ed. Henry Anatole Grunwald. 1st. ed. New York: Harper & Publisher, 1962. pp.191-194.

پانوش:

۱. استاد دانشگاه و منتقد مارکسیست و مؤلف آثاری چون سنت بزرگ. وی در این اثر تاریخ ادبیات آمریکا را به شیوه نقد مارکسیستی بررسی کرد.
۲. قهرمان رمان "خورشید همچنان می‌دمد" نوشته ارنست همینگوی.
۳. قهرمان رمان "گتسی بزرگ" نوشته سکاٹ فیتز جرالڈ.
۴. قهرمان رمان ماجراهای "اُگی مارچ" نوشته سال بلو.

